

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان "مرايا لشعرها الطویل" و "سماء فی خوده"*

علی خضری^۱، استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر
رسول بلاوی، استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر
آمنه آبگون، کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

چکیده

نوستالژی، شور و اشتیاق و دلتنگی شدید برای زادگاه، همراه با یک احساس تلخ و شیرین درونی به اشیاء، اشخاص و موقعیت‌های گذشته است. از دیرباز، شوق به وطن و آرزوی دیدار خویشاوندان، مضمون نوشته‌های نویسندگان و شاعران بوده است. "عدنان الصائغ" یکی از همین شاعرانی است که به خاطر اوضاع نابسامان کشور عراق و سخت‌گیری‌های حکومت، مجبور به ترک وطن می‌شود. بیشترین نمود دلتنگی در اشعار این شاعر معاصر، عشق او به وطن و زادگاهش است که دربرگیرنده همه عزیزان و دوستان اوست.

پژوهش حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی، در پی بیان صورت‌های متفاوت حس وطن‌دوستی در اشعار این شاعر، برآمده و جلوه‌هایی همچون: غم غربت، یادآوری خاطرات گذشته، فراخوانی شهرها و مکان‌ها، آرمان‌شهر و نقش استعمار در بروز حس نوستالژی را در دو دیوان "مرايا لشعرها الطویل" و "سماء فی خوده" مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که شاعر علاقه فراوانی به وطن و سرزمین مادری خویش دارد، به گونه‌ای که همواره به خاطر آن اشک می‌ریزد و از گرفتاری‌های مردم سرزمینش و گذشته تلخ و شیرین خود هم با شور و اشتیاق سخن می‌راند، گویا در غربت خاطرات خوشایند، به شاعر آرامش ویژه‌ای می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، عراق، نوستالژی، عشق به وطن، عدنان الصائغ.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۰۴

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۰۸

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: alikhezri@pgu.ac.ir

مقدمه

حسرت سرایی و یاد وطن، حالتی است روانی که به صورت ناخودآگاه در فرد آشکار و تبدیل به یک اندیشه می‌شود. عشق به وطن به عنوان یک عشق معنوی از دیرباز ستوده شده و از افتخارات انسان‌ها به‌شمار می‌آید و امری مقدس بوده است. در مورد زندگی در غربت و چگونگی برقراری ارتباط میان فرد با محیط و محیط با فرد، عوامل متعدد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تأثیرگذارند که هر کدام به نوعی بر احساس غربت تأثیر می‌گذارند. برخی شاعران به امید بهتر شدن اوضاع اقتصادی و برخی دیگر در پی رهایی از خفقان و نبود آزادی، وطن خود را ترک می‌کنند تا در مکانی دیگر به خواسته‌های خود پاسخ داده و به آرامش برسند.

شاعر معاصر عراقی، عدنان الصائغ یکی از همین شاعران بزرگ است که با دیوان‌های متعدد و به دلایل زیادی چون نبود آزادی، خفقان سیاسی و فقر، غربت را برگزید و آرامش را در دامن تنهایی و آوارگی یافت. او پس از نقل مکان به شهرهای مختلف در نهایت به لندن پناه آورد و در آن‌جا به زندگی خود ادامه داد. وی بخشی از مضامین شعری خود را به اندیشه‌های نوستالژیک اختصاص داده است؛ این شاعر به گونه‌ای از شرایط فعلی خود گریزان و ناراضی، و به گذشته‌های خوشایند خویش متمایل است. از این‌رو شعر ایشان، رنگ و بویی از دل‌تنگی برای میهن، تجلی خاطرات گذشته، یاد خانواده و آشنایان، و آرزوی آینده‌ای آرمانی به خود گرفته است.

پژوهش حاضر می‌کوشد پس از نگاهی گذرا به زندگی عدنان الصائغ، با روشی توصیفی-تحلیلی جلوه‌های وطن دوستی را در دو دیوان شاعر، به نام‌های "مرایا لشعرها الطویل" و "سما فی خوده" در پنج محور: نوستالژی غم غربت، یادآوری خاطرات گذشته، فراخوانی شهرها و اماکن، آرمان شهر و نقش استعمار در غربت شاعر را بررسی نماید تا از عواطف و وضع روحی شاعر در اشعارش پرده برداشته شود.

سؤالات تحقیق

این پژوهش پس از بررسی لغوی و اصطلاحی مفهوم نوستالژی و جایگاه آن در شعر

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۵۱

عدنان الصائغ، در پی آن است که به سؤالات زیر پاسخ دهد: ۱- مهم‌ترین شاخصه‌های فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ کدامند؟ ۲- جلوه‌های حس ملی‌گرایی و عشق به وطن در اشعار این شاعر، بیانگر چیست؟ ۳- مهم‌ترین علل و عوامل بروز حس نوستالژی سیاسی در شعر عدنان چیست؟

پیشینه تحقیق

از جمله پژوهش‌های داخلی انجام شده در زمینه نوستالژی، مقاله خانم نجمه نظری (۱۳۸۹هـ.ش) با عنوان «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق» است که نویسنده در چهار محور مقاله را دنبال می‌کند: وطن و دریغ از روزگاران گذشته، حسرت از دست دادن ارزش‌ها، حسرت دوران کودکی و نوجوانی و اندوه هبوط. مقاله مهدی شریفیان (۱۳۸۴هـ.ش) با عنوان «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار نادر نادرپور» نیز به بررسی نوستالژی با دو ساختار خاطره فردی و جمعی در اشعار این شاعر غربت گزیده پرداخته است. و مقاله‌ای با عنوان «نوستالژی در شعر سمیع القاسم» اثر محسن پیشوایی علوی و گلاله حسین پناهی (۱۳۹۲) که در شماره ۶ مجله پژوهش نامه نقد ادب عربی به چاپ رسیده است؛ این مقاله، پژوهشی درباره فرآیند نوستالژی در شعر سمیع القاسم است. بازخوانی خاطرات گذشته و ایام کودکی، پناه بردن به آرمان شهر و آرکائیسیم (باستان‌گرایی) مهم‌ترین واکنش‌های سمیع القاسم در برابر احساس نوستالژی است. همچنین پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون این شاعر معاصر عراقی می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «انشطار الذات فی دیوان تأبیط منفی» *لعدنان الصائغ اثر عاطف بهجات* (۲۰۱۰م) اشاره کرد که نویسنده در دیوان تأبیط منفی شاعر، از خودگسیختگی فردی و رها شدن را مورد بررسی قرار می‌دهد. نتایج بدست آمده در مقاله مذکور بیانگر این است که شاعر در تمامی اشعار خویش بین گذشته و حال در نزاع است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «عدنان الصائغ تأبیط منفی: حوار و منتخبات» اثر ولید الزریبی (۲۰۰۴م) که حاصل مصاحبه نویسنده مقاله با خود شاعر در مورد زندگی ایشان است. از جمله پژوهش‌های داخلی در زمینه اشعار این شاعر نیز می‌توان به پایان نامه خانم

راحله محمودی (دانشگاه اصفهان: ۱۴۳۳هـ.ق) با عنوان «عدنان الصائغ و آراؤه الاجتماعیه و السیاسیه» اشاره کرد که در آن به اوضاع سیاسی و اجتماعی و جلوه‌های آن در اشعار این شاعر پرداخته‌است و یافته‌های آن نشان می‌دهد که شاعر اغلب سیاست را مورد هجوم قرار داده و تصویر دقیقی از جامعه عراق و مشکلات مردم را در شعر خود انعکاس می‌دهد.

اما تاکنون پژوهشی مستقل شعر این شاعر را با دیدگاهی که این پژوهش دنبال خواهد کرد، مورد نقد و بررسی قرار نداده‌است. طبق این اوصاف، پژوهش حاضر، کاری جدید پیرامون اشعار این شاعر خواهد بود.

نوستالژی و شاخص‌های آن

نوستالژی از واژه فرانسوی (nostalgia) گرفته شده که متشکل از دو واژه یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است. این واژه را در فرهنگ‌های لغت اینگونه معنی و تعریف کرده‌اند: «اندوهگینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن؛ حزنی که به واسطه میل به دیدار دیار خود ایجاد شود، عشق به وطن، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه، و احساس غربت، آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است. دلتنگی به سبب دوری از وطن یا دلتنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین» (انوشه، ۱۳۷۶/انوری، ۱۳۸۱/معین، ۱۳۷۶، ذیل واژه نوستالژی).

آنچه درباره معنای اصطلاحی نوستالژی گفته شده گسترده است و به شیوه‌های مختلف بیان شده اما همگی بر این معنا و مفهوم اتفاق نظر دارند که «نوستالژی اصطلاحی روانشناسی است که وارد ادبیات گردیده و به طور کلی رفتاری ناخودآگاه است که در شاعر یا نویسنده بروز می‌کند و متجلی می‌شود» (شریفیان، ۱۳۸۶هـ.ش، ۳۴). غم و اندوه ناشی از علاقه به سرزمینی خاص که انسان آرزوی رسیدن به آن را دارد از مظاهر نوستالژی است و در ناخودآگاه هر انسانی وجود دارد و در شرایط خاص در رفتار و عملکرد فرد ظاهر می‌شود.

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۵۳

اما نوستالژی، در اصطلاح روانشناسی «به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش، گذشته‌ای را در نظر دارد یا سرزمینی را که در دل دارد، حسرت‌آمیزانه و دردآور ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد» (انوشه، ۱۳۷۶ش، ۱۳۹۵) تا بدین طریق از غم و اندوه خود در اثر دوری از این سرزمین که اینک در نزد او حکم بهشت را دارد، بکاهد و برای اندک مدتی به آرامش برسد.

نوستالژی مؤلفه‌هایی دارد که خواننده از طریق آن‌ها، نوشته و یا اشعار شاعران را دسته بندی می‌کند. این شاخص‌ها می‌توانند مربوط به گذشته، حال و یا آینده باشند. اما به طور کلی، شاخص‌ها و مؤلفه‌های اصلی نوستالژی در ادبیات عبارتند از: «دلنگی برای گذشته، گرایش برای بازگشت به وطن و زادگاه، پناه بردن به گذشته و یادکرد حسرت‌آمیز آن، باستان‌گرایی، اسطوره‌پردازی، پناه بردن به آرمان‌شهر و بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷، ۱۵۷). این شاخص‌ها نزد هر شاعر به میزان تأثیرپذیری او از محیط زندگی و رضایت وی از اوضاع معیشتی خویش متفاوت است.

دوری از وطن یکی از مفاهیم نوستالژی است که در پژوهش حاضر به بررسی آن خواهیم پرداخت، سپس از علاقه سرشار این شاعر عراقی به وطن خود و به ویژه زادگاهش -کوفه- سخن خواهیم راند و به نمونه‌هایی از بی‌زاری و تنفر شاعر از استعمارگران و حاکمان زورگو و همچنین جنگ‌ها و خرابی‌های بی‌هدف، اشاره خواهیم کرد.

محورهای نوستالژی در شعر عدنان الصائغ

محورهای اصلی مورد بحث که در دو دیوان شعری عدنان، نمود بیشتری دارد و مورد توجه شاعر بوده‌است، عبارتند از: نوستالژی غم‌غربت، یادآوری خاطرات گذشته، فراخوانی شهرها و اماکن وطن، آرمان‌شهر و نقش استعمار در غربت شاعر.

نوستالژی غم غربت

غم غربت و دلتنگی برای وطن شروع خاصی ندارد و از بدو تولد انسان این حس با او همراه بوده و خواهد بود. شاعر در اثر دوری از زادگاه و یا وطن خویش، به حالتی از دلتنگی دچار شده و برای رهایی از آن لحظه شماری می‌کند. وطن و عشق به آن میلی طبیعی است که خداوند در بین مخلوقاتش قرار داده است و در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (ص) - که دلتنگ زادگاهش مکه بود - می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (قصص/۸۵) «یقیناً کسی که [ابلاغ و عمل کردن به] قرآن را بر تو واجب کرده است، حتماً تو را به بازگشت گاه [رفیع و بلند مرتبه‌ات، شهر مکه] بازمی‌گرداند».

شاعر معاصر عراقی، عدنان الصائغ نیز دلتنگ وطن خویش، اندوهناک و غمگین از وضع موجود در جامعه خود، داد غم برآورده و با شهر خود وداع می‌کند؛ شهری که در آن مجالی برای تحقق آرزوهایش و جایی برای پاسخ به گام‌های بلند رویاهایش نمی‌یابد.

شاعر در قصیده "المدينة" با وطن و هر آنچه که در آن است وداع می‌کند. وی واژه "وداعا" را دو بار تکرار کرده و پس از آن با جمله‌های سؤالی پی در پی (۹ بار) که همه با (هل ینبغی؟) شروع می‌شوند قصیده را دنبال می‌کند و با قلبی سرشار از اندوه گویا همه چیز را وداع می‌گوید:

وداعاً أيتها المدينة، هل ینبغی أن نضيفَ شارعاً آخرَ كي تطولَ أحلامنا أو خطواتنا؟ هل ینبغی أن نبكي كثيراً كي تتفجرَ نوافيرك في الساحات؟ هل ینبغی... (مرایا لشعرا الطویل، ۲۴۶).

(خداحافظ ای شهر! آیا برای اینکه آرزوها و گام‌هایمان طولانی‌تر شود، لازم است خیابان دیگری اضافه کنیم؟ آیا برای رسیدن ناله‌هایت به گوش خیابان‌ها باید بیشتر گریه و زاری کرد و نالید؟ آیا باید....)

شاعر بعد از وداع با شهر خود، پرسش‌های مکررش آغار می‌شود: (هل ینبغی...). این پرسش‌ها نشان از عمق نگرانی و اضطراب روانی شاعر دارد؛ زیرا که در این اوضاع نامساعد راهی جز پرسش‌های مکرر از خود نمی‌یابد تا از آن طریق به آرامشی هر چند

نسبی دست یابد.

عدنان، رنج و عذاب فراوانی متحمل شده است، پس ناگزیر راه گریز را در پیش می‌گیرد. او دیگر تحمل درد و رنج دیگری ندارد پس شهر را ترک می‌کند تا بلکه به آرامش نسبی برسد. او در پایان قصیده باز زبان به وداع می‌گشاید:

وداعاً أيتها المدينة، لن نضيفَ شارعاً آخرَ ولا حزنًا جديدًا، ولا حباً ولا مجدداً، ولا عماراتٍ ولا باصاتٍ، ولا موظفين ولا أشجاراً ولا ذباباً، ولا أحلاماً ولا بنوكاً ولا.. ولا .. يكفي أننا زرعنا شوارعك بحماقاتنا، ورجعنا إلى قري الطفولة منكسرين كأشجار الصفصاف التي سحقتهما السرفات الثقيلة وهي تعبرنا إلى الحرب.. (همان، ۲۴۸).

(خداحافظ ای شهر! هرگز خیابان، اندوه جدید، عشق، پیروزی، آسمان خراش‌ها، اتوبوس‌ها، کارمندان، درختان، مگس‌ها، رویاها، بانک‌ها و و را اضافه نخواهیم کرد.. ما را همین بس که با حماقت‌هایمان خیابان‌هایت را شخم زدیم و سپس شکست خورده و خمیده به روستاهای دوران کودکی خود بازگشته‌ایم مانند درخت بید که کرم‌های ابریشم آن را ساییده‌اند حال آنکه ما را به جنگ فرا می‌خواند).

شاعر آنجا که می‌گوید (یکفی أننا زرعنا شوارعك بحماقاتنا) خود و هموطنان خود را در ویرانی شهر خویش مقصر می‌داند؛ چرا که در برابر دشمن ایستادگی نکرده و با دشمنان مدارا کرده‌اند. اما هنوز اندک امیدی دارد که به روستای دوران کودکی پناه ببرد تا به آرامش برسد.

عدنان ناامیدانه وطن خویش را ترک کرد اما باز امیدوار است که شاید روزی اوضاع بهتر شود و زمانی این امید دست یافتنی خواهد بود که بلند پروازی شهروندان و هموطنانش بالاتر رود.

شاعر در جای دیگر دلتنگی خود را این‌گونه بیان می‌کند:

أيها القلب يا صاحبي في الحماقات / يا جرح عمري المديد / أنت بادلتي الحلم بالوهم / ثم
الحنيت ترتق ظلك في الطرقات / أنت أوصلتني للخراب / وسميته (وطناً) / ثم بيتاً / فنافذة نصف
مفتوحة / أنت ضيعتني / ثم ضعفت (همان، ۲۶۷-۲۶۸)

(ای قلب ای همیارم در نابخردی‌ها/ ای زخم‌های طولانی عمرم/ تو خیال را در ازای

رؤیا به من عرضه داشتی / سپس سایه خود را در راهها خمیده نشان دادی / تو مرا به نابودی رساندی / و نام آن را وطن گذاشتی / سپس خانه‌ای / سپس، پنجره‌ای نیمه باز / تو مرا گم کردی / و خود نیز گم شدی.)

شاعر از روزهای رفته به حسرت یاد می‌کند. او از درد و رنجی که در غربت به جانش حمله‌ور شده، پیوسته به چیزهای بی‌جان، جان می‌دهد. او تنهاست و انسان تنها، همدمی جز تنهایی ندارد و می‌داند که بواسطه راهنمایی‌هایش به پوچی رسیده است. شاعر قلب خود را مقصر می‌داند چرا که دائماً او را سرگرم اوهام می‌کند و در نهایت شاعر را به مرز نابودی می‌کشاند و آن وضعیت را وطن می‌نامد.

عدنان در جایی دیگر در اوج تنهایی و غربت خویش، ناله‌های شکوه آمیز سر می‌دهد. او خود را چون گنجشکی می‌داند که از آزار و اذیت کودکی بازیگوش رهایی نمی‌یابد:

أنا العصفورُ / وأنت الطفل / إذا لم تستطع أن تطلقني / فاترك لي - على الأقل - خيطاً أطول
 "... خيطاً من الدموع / خيطاً من الذكريات / خيطاً من الأحلام (همان، ۲۷۳)

(من همان گنجشکم / و تو همان کودکی / اگر یارای آزاد کردنم را نداری / پس حداقل ریسمانی بلندتر برایم واگذار / ریسمانی از اشک / ریسمانی از خاطره‌ها / ریسمانی از رویاها).

در این متن "گنجشک" عاجزانه از کودک می‌خواهد کمتر بر او سخت گرفته و زنجیر اسارت را رهاتر بگیرد. می‌توان چنین گفت که منظور شاعر از واژه "عصفور" خودش و منظور او از کلمه "الطفل" وطن و زادگاهش می‌باشد که با تمام وجود به آن عشق می‌ورزد.

شاعر مضمون شعر خود را از "قیس بن الملوّح" ملقب به مجنون لیلی شاعر غزل سرای قرن اول هجری گرفته است که واژه عصفور را در چارچوبی عاشقانه این چنین به کار برده است:

كعصفورةٍ في كفّ طفلٍ يزّمها
 ولا الطفل ذو عقلٍ يرقّ لما بما
 تذوق حياض الموت، والطفل يلعبُ
 ولا الطير ذو ريشٍ يطير فيذهبُ
 (مجنون لیلی، ۲۰۰۸م، ۱۶)

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۵۷

- قلب من مانند گنجشکی در دست طفلی بازیگوش است که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند و طفل، بی پروا مشغول بازی است.

- نه طفل قدرت درک دارد که قلبش برای گنجشک بسوزد و نه گنجشک را پر و بالی است که پرواز کند و رها شود.

شاعر در قصیده "انکسارات حرف العین" از سرگذشت تلخ و نافرجام خود سخن به میان می‌آورد و تمامی مراحل طی شده زندگی را نام می‌برد و اشک غم فرو می‌ریزد. او تا حدی از غریبی و تنهایی در رنج و عذاب است که ناچار، از خودش می‌پرسد: چه گناهی مرتکب شده‌ای ای حرف عین؟:

ماذا جنيت يا حرف العین. أعرف أنك حسرت كثيراً حتى الحقول، وأنَّ القصائد المخبئة في أدرجك سيقرضها الفأز، فلا يبقى منها سوى أرقام الباصات.... (مرايا لشعرها الطويل: ۲۸۱).
(ای حرف "عین" چه جرمی مرتکب شده‌ای. به راستی می‌دانم که خیلی چیزها حتی مزرعه‌ها را از دست داده‌ای... {می‌دانم} که قصاید انبار شده در کشوها را موش خواهد جوید پس چیزی جز شماره‌های اتوبوس از آن‌ها نمی‌ماند.....).

منظور شاعر از "حرف العین" نام خود و یا فراتر از آن، کشور عراق است چون درد او درد عراق است. و در واقع نام شعرش چنین بوده است: "انکسارات عدنان الصائغ". او با حسرت و اندوهی جان‌کاه، خود و تمام شهر و خانواده و دوستانش را مورد خطاب قرار می‌دهد گویا همه را موجب شکست و ناکامی خود می‌داند.

شاعر در قصیده "البحث عن عنوان" کل دارایی خود را می‌دهد تا بلکه خبری از وطنش بشنود و یا شاید با توجه به عنوان قصیده، دنبال هویت خویش می‌گردد:

خذْ ثمانية أعوامٍ من عمري، وصف لي الحرب / خذْ عشرين برتقالةً، وصف لي مروج طفولتي / خذْ كلَّ دموعٍ / العالم، وصف لي الرغيف / ... / خذْ كلَّ البنوك والمعسكرات والصحف، وصف لي الوطن /... / خذْ كلَّ نيون مدن العالم وشوارعها الصاحبة، / وصف لي لذة التسكع على أرضفة السعدون / خذْ كلَّ شيءٍ، كلَّ شيءٍ... / وصف لي نسيم بلادي / أما أنا فغير محتاج لكل هذا... / تكفيني قنينة حبرٍ واحدة لأضيء العالم / يكفيني رغيفٌ ساحقٌ من تنور أمي (همان، ۲۸۵-۲۸۶).

(هشت سال از عمرم را بردار و جنگ را برایم توصیف کن / بیست برتقال بردار و در

مقابل، سبزه‌زار کودکانه‌ام را شرح ده/ تمام اشک‌های جهان را بردار و قرص نان را
برایم توصیف کن/ تمام بانک‌ها و پادگان‌ها و روزنامه‌ها را بگیر و وطن را برایم
توصیف کن/ تمام گازهای نئون شهرهای دنیا و خیابان‌های پر سر و صدایش/ و لذت
پرسه بر اسکله‌های سعدون را برایم توصیف کن/ همه چیز را بردار... همه چیز را
بردار/ و نسیم و ظنم را توصیف کن/ اما من نیازی به همه این‌ها ندارم/ مرا شیشه
جوهری بس است تا با آن جهان را نورانی کنم/ مرا قرص نانی داغ از تنور مادرم
کفایت می‌کند).

شاعر از هستی خود می‌گذرد تا گوشه‌ای از وطنش را برایش به تصویر بکشند، گویا
بیماری است که درمان او فقط شنیدن سخنی از وطن و خوردن تکه نانی از دست
مادرش است. او هشت سال از عمر خود را -که برای یک انسان ارزش بسیاری دارد-
می‌دهد تا در عوض، یک نفر از اوضاع جنگ، دوران کودکی‌اش، تکه‌ای نان، نسیم
و وطنش و لذت قدم زدن بر سواحل سعدون به او خبری برساند. شاعر درباره این هشت
سال از عمر خود می‌گوید:

تذکرت سنوات الحب الثماني، وسنوات الحرب الثماني، / التي أخذت من عمرنا الكثير (سماء فی
خوذة، ۳۲۲)

دوران هشت ساله عشق، و هشت سال جنگ را به خاطر آوردم، / سال‌هایی که قسمت
زیادی از عمرمان را گرفت.

منظور شاعر از این هشت سال، هشت سال جنگ تحمیلی علیه ایران است که شاعر
آن را بیهوده و باعث تلف شدن عمر همگان می‌داند. هشت سالی که مایه ویرانی و
بدبختی و موجب از بین رفتن سال‌های عشق و آرامش گردید.

عدنان از عشق غریزی به وطن خویش مستثنی نیست و در آرزوی رسیدن به وطن
و زادگاهش لحظه‌شماری می‌کند. او با خودش در نزاع است، گاه عشق می‌ورزد و گاه
از وطن بیزاری می‌جوید مثل انسانی که لحظه‌ای به معشوق خود محبت می‌ورزد و
لحظه‌ای دیگر به خاطر کم لطفی و بی تفاوتی از او بیزار است اما در حقیقت عاشق و
دل‌باخته است.

یادآوری خاطرات گذشته

گذشته شاعر پیوسته با او و جزء جدا نشدنی هویت اوست. «بعضی انسان‌ها قبل از ترک وطن و دیار خویش از آنچه که غربت از درد دوری و رنج بی‌کسی در دل غریب آن‌ها زنده می‌کند، آگاهی ندارند. اما پس از اختیار غربت، دردهای گذشته و خاطره‌های خوب و بدش - که همه برای شاعر بزرگ و زیبا جلوه می‌کند - همگی گریبان شاعر را گرفته و او را عذاب می‌دهند» (خلیفه، ۲۰۱۱م، ۵۰۶). یکی از دلایل پناه بردن به گذشته نارضایتی از حال می‌باشد. «نارضایتی از وضع موجود و پناه بردن به خاطرات گذشته موجب می‌شود که انسان به مدد تخیل خود، تصویری مطلوب و آرمان شهری از گذشته در ذهن خود ترسیم کند» (نظری، ۱۳۸۹ش، ۵).

عدنان مرتب از گذشته یاد می‌کند خواه بد و ناراحت کننده باشد، خواه خوب و شادی بخش؛ چرا که همه برای او زیبا جلوه می‌کند:

لقد بکیت كثيرًا، أكثر مما يجب / أكثر من كمية الدموع المخصصة لحياي / والآن... / اتركيني - لساعات - / فني داخلي سنوات من الوحل والهلع والرصاص (مرايا لشعرها الطويل، ۲۳۳).
(بسیار گریه کردم بیش از آن چه باید/ بیش از مقدار اشک اختصاص داده شده برای زندگی/ و اکنون.. / برای ساعت‌هایی مرا ترک کن/ زیرا که در درونم سال‌هایی از گل، وحشت و گلوله است).

شاعر در این شعر، احساس غربت و تنهایی خود را بیان می‌کند و از بازی‌های روزگار می‌نالند و بر گذشته حسرت می‌خورد. چشمه اشک عدنان خشکیده و دیگر اشکی برای کم کردن مصیبت تنهایی‌اش ندارد. او از آتشی فریاد می‌زند که در خانه و هستی‌اش افتاده است و از شدت ناامیدی، درد را جان می‌بخشد، و از خود می‌رانند. آنچه از گذشته شاعر برایش به ارث رسیده سال‌ها گرفتاری، ترس و گلوله است. میراث شاعر از گذشته‌اش، ویرانه‌های وجود و دارایی اوست. استعمارگران آوارگی را برایش به ارث گذاشته و دارایی‌اش را چپاول کرده‌اند.

عدنان در جای دیگر این‌گونه از گذشته خویش یاد می‌کند و بر آن حسرت

می‌خورد:

كانت لي في طفولتي دمية / سرقوها قبل أن تتعلم النطق / وتلعب معي / وكان لي في صباي حقل
ذهبي من سنابل / قطعوا عنه ماء النهر / وحبسوا الغيم / فاستعنت بدموعي / قالوا لي: لا
تبك... الرجال لا يبكون! (همان، ۲۶۳)

(در کودکی عروسکی داشتم/ قبل از این که حرف زدن را بیاموزد و با من بازی کند
آن را از من دزدیدند/ در کودکی مزرعهای طلایی از خوشه‌ها داشتم/ آب رودخانه را از
آن قطع کردند/ و ابرها را مانع شدند/ پس اشک‌هایم را به یاری طلبیدم/ به من گفتند:
گریه نکن... مردان گریه نمی‌کنند).

عدنان از گذشته به حسرت یاد می‌کند، از لحظه‌های خوش کودکی و اینکه فرصت
بچگی کردن را از او گرفتند و آب را از زمین آبادش بازستاندند و آن را به ویرانه تبدیل
کردند. شاعر اندوهگین عراقی از کودکی‌اش یاد می‌کند و حسرت‌ها را به دنبال خود
می‌کشد. شاعر سرشار از بغض‌های نترکیده است که گلویش را فشار می‌دهند و از
طرفی از حرف دیگران می‌ترسد که مدام به او یادآوری می‌کنند که "مردها نمی‌گریند!"
یکی دیگر از چیزهایی که برای شاعر از گذشتگان به ارث رسیده بیماری پدر و غم
از دست دادن او در سنین کودکی است که روح شاعر را آزار می‌دهد و غم تنهایی‌اش
را سخت‌تر می‌کند:

كان لي أب / سرقة سرير المستشفى / فلم أعد أتذكر من ملامحه / سوى برود الطبيبات / وهن
يتحدثن لطفولتي عن رثتيه / اللتين نخرهما السل والفقر / بعد عشرين عاماً / أدركت لماذا كن
يتحدثن ببرود (مرايا لشعرها الطويل، ۲۶۴)

(پدری داشتم/ تخت بیمارستان او را از من ربود/ از چهره او چیزی را به خاطر
نمی‌آورم/ جز دلسردی پزشکان/ حال آن که با هم در مورد کودکی‌ام سخن می‌گویند
که/ بیماری سل و فقر ریه‌های پدر را نابود ساخته است/ بعد از گذشت بیست سال/
فهمیدم چرا با این همه دلسردی سخن می‌گفتند).

عدنان از روزهایی سخن می‌گوید که همه بر او ترحم کرده و دلشان به حال کودکی
و فقر او و خانواده‌اش می‌سوخته است، همان فقری که باعث بیماری و از دست رفتن
پدرش شده است.

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۶۱

غم غربت و اشتیاق شاعر به وطن، او را وادار می‌کند که از خاطرات خوب و بد زندگی گذشته‌ی خویش سخن بگوید و بر آن حسرت بخورد.

فراخوانی شهرها و مکان‌ها

یاد وطن و جایی که انسان در آن هویت یافته، او را پیوسته به خود مشغول کرده و یکدم رهایش نمی‌کند. به این سبب انسان در غربت، پیوسته از وطن خویش یاد می‌کند و برایش اشک خون می‌گریزد. «زمانی که شاعر در اشعار خود از شهرها و اماکن یاد می‌کند در حقیقت از اهالی آن شهرها و ساکنان آنها و آنچه از آن رنج می‌برند یاد کرده است؛ وقتی از آن شهرها و اماکن حرف می‌زند و به آنها استشهاد می‌کند گویا با مظلومیت مردمش همدردی کرده و آنها را متوجه وجود این شهرها و اماکن می‌کند» (بلاوی و آباد، ۱۳۹۱هـ.ش، ۱۲۶).

عدنان نیز دلتنگ خانه و کاشانه‌ی خویش، ابیات زیر را می‌سراید تا بلکه ذره‌ای از اندوه و دلتنگی‌اش کاسته شود و به آرامشی هر چند کوتاه دست یابد؛ او بلافاصله از زادگاه خود سخن می‌گوید که مدت‌هاست از آن جدا مانده است. سپس از دلتنگی‌اش برای خانه‌ی قدیمی و رود فرات می‌گوید:

یاہ.. منذ متی لم أفق علی جسر الکوفة/ لأری ظلال شعرها الطویل / تتماوُج علی صفحةِ
النهر/ وظلال بیتنا القديم / تتماوُج علی مرایا ذکر یاتی (سماء فی خودة، ۳۰۲).

(آه.... از کی تا کنون بر پل کوفه نایستاده‌ام/ تا سایه‌های گیسوان بلندش را نظاره‌گر باشم/ که بر فراز رود موج می‌زند/ و سایه‌های خانه‌ی قدیمی‌مان/ که بر صفحه‌ی آینه‌های خاطرات موج می‌زند).

او این قطعه‌ی شعری خویش را با آهی جانسوز آغاز می‌کند و در اوج بی‌کسی و تنهایی "آه" را مورد خطاب قرار می‌دهد تا هم از دلتنگی و هم از تنهایی خویش یاد کرده باشد. گویا آهی که از نهاد شاعر برمی‌خیزد، اوج حسرت او را به مخاطب القا می‌کند و غم و اندوه سرشارش را نمایان می‌سازد تا از شدت رنجش کاسته شود. به اعتقاد احمد حاجم الربیعی «منادا قرار دادن چیزهای بی‌جان نشان از این دارد که شاعر

قصه دارد، منادی علیه (آنچه مورد خطاب واقع می‌شود) را در غم و اندوه انسانی خود شریک گرداند و آنان را از درد جانسوز غربت برحذر دارد» (الربیعی، ۲۰۱۳م، ۳۹۱).

سایه‌های خانه قدیمی شاعر بر خاطرات او سایه افکننده و مدام در ذهنش تکرار می‌شود. شاعر روزی به کرکوک رفته و قصد دیدار دوستان خود را می‌کند که...:

أین أمضي؟ / لا أتذكر عناوينَ أصدقائي القدامى / ... / وأنا أجوبُ الطرقاتِ وحدي / .. ما أوحشَ المدنَ بلا أصدقاء / قلتُ: لأتصل بجليل القيسي / كان مسافراً إلى أربيل / قلتُ: لأتصل بمحمود جنداري / كان مسافراً إلى الموصل / قلتُ لأتصل بمرشد الزبيدي / كان مسافراً إلى بغداد / .. يا لحماقة المصادفات المجنونة / ما هذا؟ كأنهم اتفقوا على أن يتركوني وحيداً مع خطاي وذكراي... (مرايا لشعرها الطويل، ۳۱۲)

(کجا بروم؟) آدرس دوستان قدیمی خود را به یاد ندارم/ تنهایی در حال طی کردن راه‌ها هستم/ شهرها بدون دوستان چقدر غریبند/ با خود گفتم باید با جلیل القیسی ملاقات کنم/ به اربیل سفر کرده بود/ با خود گفتم باید با محمود جنداری ملاقات کنم/ به موصل سفر کرده بود/ گفتم باید با مرشد الزبیدی ملاقات کنم/ به بغداد سفر کرده بود/ عجب دیدار احمقانه‌ای/ این دیگر چیست؟ گویا با یکدیگر عهد بسته‌اند که مرا با گام‌ها و خاطره‌هایم تنها بگذارند).

شاعر هنگام بازدید از کرکوک -یکی از شهرهای عراق- در جستجوی دوستان خویش برمی‌آید، دوستانی که خاطرات خوشی با آن‌ها داشته و روزگاری را با آن‌ها سپری کرده است اما متوجه می‌شود که هر کدام به شهری دیگر از شهرهای عراق - اربیل، موصل، بغداد - رفته و موفق به دیدارشان نمی‌شود. او دوباره خود را با خروارها خاطره، تنها و غمگین می‌بیند.

شاعر در قصیده "اول امطار الحنین" نیز از زندگی موجود در غربت طرفی نمی‌بندد و همواره به یاد عراق و مکان‌ها و شخصیت‌های بزرگ آن است:

أین أنتِ الآن؟ / غرفتي بكاء، / جدرانها من حصّ ودموعٍ / ونوافذها من أحلامٍ ذابلةٍ وياسمينٍ / أین أنتِ الآن؟ ولاشوارع اليوكالبتوز تدلّني عليك، ولا نوافير نصب الحریة، ... ولا نعمة الأصدقاء، ... ولا عبدالرزاق الربیعی، ... ولا طاق كسری، ولا نوارس الكوفة، ولا حنین رابعة

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۶۳

العدویة،... ولا کروم ابن الفارض،... ولا مؤلفات علي الوردی،... ولا معابد اینانا،... ولا قلق المتنبی،... ولا حانات أبي نواس،... ولا شناسیل البصرة،... ولا ضریح السهوردی،... ولا.. (مرایا لشعرها الطویل: ۳۲۰-۳۲۱).

(کجایی تو الآن؟/ اتاقم سرشار از گریه،/ دیوارهایش از گچ و اشک/ و پنجره‌هایش از رؤیاهای پوچ و یاسمین/ کجایی تو الآن؟ نه خیابان‌های اکالیپتوس مرا به تو می‌رساند، و نه فواره‌های میدان آزادی،... و نه سخن‌چینی دوستان،... و نه عبدالرزاق ربیعی،... و نه طاق کسری، و نه پرندگان کوفه، و نه شوق رابعة عدویة، و نه تاکستان‌های ابن فارض،... و نه آثار علی وردی،... و نه عبادتگاه‌های اینانا،... و نه نگرانی متنبی،... و نه خمارخانه‌های ابونواس،... و نه بالکن‌های بصره،... و نه آرامگاه سهوردی، و نه .. (نه..)

شاعر در غربت خود به جستجوی عراق می‌پردازد و به شهرها و اماکنی که زمانی در آنها روزگار خوشی داشته است سفری خیالی می‌کند تا بلکه بتواند اثری و یا نشانی از وطن خویش بیابد. او نه تنها به سرزمین مادری خویش حس نوستالژی دارد؛ بلکه از تمام سرزمین‌های دیگر عربی به‌ویژه مصر و مکان‌های آن (میدان رابعه عدویه و تاکستان‌های ابن فارض) نیز یاد می‌کند، اما شاعر در هیچ یک از این مکان‌ها اثری از معشوقه خود (عراق) نمی‌یابد.

آرمان‌شهر

آرمان‌شهر، اتویپا، یا به عبارت دیگر مدینه فاضله جایی است سراسر مهربانی و همدلی و مساوات؛ در این‌چنین سرزمینی حکومت از آن شایستگان و حکیمان و صالحان است و به همین سبب است که در آرمان‌شهر خبری از بدی‌ها و شرارت‌ها نیست و کسی از کسی نمی‌هراسد.

از سوی دیگر، روزگار ما، روزگار تلاش برای کم کردن شرارت‌های زندگی و برپایی مساوات است. اما تلاش ما در این راستا برای از بین بردن بدی‌ها، ریشه کن کردن جنگ‌ها و گرسنگی نیست، بلکه آنچه برای حل این مشکلات در توان ماست این

است که جامعه را اصلاح نموده، جنگ‌ها را برای مدتی کم کرده و موسسات خیریه‌ای در سطح جهانی ایجاد کنیم. و شاید بهتر، این باشد که در این راه به افرادی پناه جویم که مخالفت با آرمان‌های خویش را در این راستا برنتابند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند (لویزا برنیری، ۱۹۹۷: ۱۵).

عدنان نیز آنگاه که از رسیدن به آرمان‌های خویش در واقعیتِ حال ناامید می‌شود، به مدینه فاضله پناه می‌برد و آن‌ها را در خیال و اوهام خود تحقق یافته می‌پندارد. او در تحقق خیالی آرزوهایش غوطه‌ور شده و لذت می‌برد. چنان‌که در شعر زیر، شاعر آرزوی تمام شدن جنگ و حاکمیت آرامش را در سر می‌پروراند و خطاب به شادی (فرح) می‌سراید:

قلْتُ لها: / انتظرنی، سأعود من قطارِ الحربِ {الجنون} / لأحدِّثُكِ يا فرحي المخبولَ عن كلِّ ما جرى / بالتفاصيل والقنابل والملاجئ الطويلة وسريري الوحيد والذكريات والنسيان. / ستمُّ عليكِ أسرابُ النجوم والذكريات وظلالُ المدن / ستمُّ عليكِ الطائراتُ وقنابلُ التنويرِ المختطَّةُ.. / سيمُّ عليكِ نخيلُ البصرة والقصيدهُ الأخيرةُ والجنودُ العائدون من الإجازاتِ القصيرة / قلْتُ لها انتظرنی (مرايا لشعرا الطويل: ۲۸۹).

به او گفتم: / منتظرم باش، از قطار جنگ دیوانه بازخواهم گشت / ای شادی دیوانه من! بازخواهم گشت و از هر آنچه رخ داده با تو سخن می‌گویم / از بمب‌ها، پناهگاه‌های طولانی، تخت تنهایم، خاطرات و فراموشی‌ها با تو خواهم گفتم. / خوشه ستاره‌ها و خاطرات و سایه شهرها بر تو خواهد گذشت / هواپیماها و بمب‌های روشنگر نابود شده.. / نخلستان‌های بصره، آخرین قصیده، و سربازان برگشته از مرخصی‌های کوتاه بر تو خواهند گذشت / به او گفتم منتظرم باش.

شاعر، صفت دیوانه را به جنگ نسبت می‌دهد اما در حقیقت این صفت را برای عاملان جنگ به کار می‌برد. عدنان به همسر خویش دلداری و روزهای زیبا را به او وعده می‌دهد تا در انتظار آن روزها اندکی صبر پیشه کند. او همسر خویش را دعوت به صبر می‌کند و از دیدن خوشه ستاره‌ها در میان گرد و غبار و سیاهی جنگ، نخلستان‌های زیبای بصره، خاطرات خوش و بازگشت سربازان از جنگ، با او سخن

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۶۵

می‌گوید. شاعر در جایی دیگر از بازگشت خود از جنگ در انتظار آتش‌بس چنین می‌سراید:

وها نحنُ نعود الآنَ نَنْقُضُ بقايا غبارِ المعاركِ عن أجسادنا وأرواحنا، ونجلسُ قليلاً في انتظارِ صوتِ المذيعِ المتهدِّجِ وهو يعلنُ البيانَ الأخيرَ للحربِ، لنخرجَ أو نُقْلُ لتندفقَ إلى الشوارعِ بكلِّ جنونِ الفرحِ المخبوءِ طيلةَ ثمانيةِ أعوامٍ، بكلِّ هذا السيلِ الذي اكتسحَ كلَّ شيءٍ... (مرايا لشعرها الطويل: ۳۰۹).

این ماییم که هم‌اکنون از جنگ بر می‌گردیم و باقیمانده‌ی غبار نبردها را از جسم و روحمان می‌زداییم، و در انتظار صدای غرش‌ناک رادیو - که آتش‌بس را اعلام می‌کند - اندکی صبر می‌کنیم، تا پس از آن سیل‌وار به خیابان‌ها ریخته و دیوانه‌وار شادی‌هایی که هشت سال پنهان کردیم را آشکار سازیم، بسان همان سیلی که همه چیز را خراب کرد...

آرزوی شاعر، داشتن وطنی بدون جنگ و خونریزی است، وطنی که سرشار از شادی و سرور بی پایان باشد تا غم‌ها و تاریکی‌های جنگ را به فراموشی سپرده و روزهای زیبا را آزمایش کند. او پیوسته به همسرش دل‌داری می‌دهد و از بازگشت خود از جنگ و روزهای بدون درگیری خبر می‌دهد تا با اعلام آتش‌بس به خیابان‌ها ریخته و شادی کنند. شاعر وعده‌ی روزهای زیبا را این بار خطاب به خواننده این‌گونه بیان می‌دارد:

غداً، ستكبرُ زهرَةُ عبادِ الشمسِ / وتدير رأسها الأصفرَ الصغيرَ في كلِّ الاتجاهاتِ .. (مرايا لشعرها الطويل: ۲۹۵).

فردا، گل آفتابگردان بزرگ خواهد شد/ و سر کوچک و زرد رنگ خود را به تمامی جهت‌ها خواهد چرخاند..

عدنان خطاب به خواننده‌ی شعرش مژده‌ی بزرگ شدن گل آفتابگردان را می‌دهد و معتقد است که فردایی بی‌نظیر در پیش‌رو است. فردایی که در آن گل آفتابگردان بر گستره گیتی خواهد تابید و همه جا را پر از شادابی، نور، لطافت و سرسبزی می‌کند. بر اساس نظریه‌ی یونگ «در بیشتر مردم، طرف تیره و منفی شخصیت در ناخودآگاه

می‌ماند... اما قهرمان اگر بخواهد به اندازه‌ای نیرومند شود تا بتواند بر اژدها پیروز شود باید با نیروهای ویرانگر خود کنار بیاید» (یونگ، ۱۳۷۸ش، ۱۷۶). شاعر نهایت سعی خویش را به خرج می‌دهد تا بر افکار تیره ذهن خود غلبه کرده و در برابر نیروی ویرانگر آن‌ها قدرت گرفته و پیروز شود. او از روزهای تلخ و تاریک جنگ به دنیای خیالی پای گذاشته و از آرزوهای ناکام مانده سخن می‌گوید؛ چرا که از نظر عدنان، تحقق آن آرزوها در واقعیت غیر ممکن به نظر می‌رسد. اما بالاخره بر افکار منفی خویش چیره می‌شود و همسرش را به روزهای خوش آینده نوید می‌دهد.

نوستالژی سیاسی و استعمارستیزی شاعر

عدنان از درد وطن و مردم آن می‌نویسد. از فقر و مظلومیت دوستانش می‌گوید و تنها عشق به آن‌هاست که او را به قلم‌فرسایی واداشته و نفرت خود را از استعمارگران که باعث و بانی این بدبختی هستند، ابراز می‌کند.

شاعر از استعمار و استعمارگران به ستوه آمده است؛ استعمارگرانی که به وطن و کشور عزیزش تجاوز کرده و آن را به ویرانه‌ای تبدیل کرده‌اند. همان‌هایی که باعث آوارگی او شده‌اند. او در قصیده‌ای به نام "کل شیء هادی فی ظهيرة البصرة" از اوضاع نابسامان بصره می‌گوید، از بمب‌هایی که خواب شیرین ظهر را از چشمان هم‌وطنانش ربوده و آوارگی را نصیب آنان و شاعر کرده است:

ظهيرة البصرة.. / القنابلُ تأخذُ قیلولتها.. / فقد تعبتُ من الرکضِ في أزقةِ الحربِ.. بحثاً عن
عنواني.. / .. ظهيرة البصرة.. / کلُّ شیءٍ هاديٍّ تماماً / وحدها ذکریاتک وعزتي یحاصراني من
کل الجهات.. (ممان، ۲۹۲-۲۹۳)

(ظهرگاه بصره / بمب‌ها مشغول خواب چاشتگاهی خود هستند / زیرا که در پی یافتن آدرس از دویدن در میدان جنگ به ستوه آمده‌اند / ظهرگاه بصره / همه چیز کاملاً آرام است / تنها خاطره‌ها و تنهایی‌ام از همه سو مرا محاصره کرده‌اند).

با وجود این همه ویرانی و ناآرامی، عنوان قصیده از اوضاع آرام بصره خبر می‌دهد. این تناقض طعنه و کنایه‌ای به واژه استعمار و استعمارگران است که به نام آبادانی وارد

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۶۷

شهرها می‌شوند و آن‌ها را به ویرانه تبدیل می‌کنند. همچنین می‌توان گفت که شاعر، دست روی دست گذاشتن مردم را به تمسخر گرفته و از این طریق می‌خواهد آنان را علیه استعمار تحریک کرده و به مبارزه بکشاند.

شاعر در پایان، عنوان قصیده را تکرار می‌کند گویا قصد دارد به همه اطمینان دهد که در بصره همه چیز آرام است و دغدغه شاعر خاطرات و تنهایی اوست که آزارش می‌دهد تا عظمت و گستردگی فاجعه وارده به سرزمینش را بزرگ جلوه دهد و بر موسیقی بیرونی شعر بیفزاید.

عدنان مرتب ما را به یاد دوستان شهیدش می‌اندازد که درد غربت یاد و خاطره آن‌ها را برای او زنده کرده است:

سقطتُ خودةً.. / فتلمستُ فی رثتی موضع الثقبِ منها / امتلأتُ راحتی بالرمادُ / سقطتُ خودةً
فتلمستُ فی وطنی موضع الثقبِ منه / شرقنا معاً بالدمِ المتدفقِ / مَنْ یوقفُ الدمَّ.. / مَنْ..؟
سقطتُ خودةً.. / ثم أخرى / وأخری.. / وأخری / نظرتُ لموتی المؤجلِ.. یرمقنی برودُ / ویخلعُ
خودتَهُ.. وینامُ (سما فی خودة، ۳۳۰)

(کلاه خودی بر زمین افتاد/ در ریه‌هایم از پی یافتن شکاف آن برآمدم/ کف دستم از خاکستر مالامال گردید/ کلاه خودی بر زمین افتاد/ در وطنم جویای موضع شکاف آن شدم/ هر دو با خون فوران کرده گلوگیر شدیم/ چه کسی این خون را متوقف می‌کند؟/ چه کسی..؟/ کلاه خودی بر زمین افتاد.. / سپس دیگری/ دیگری.. / و دیگری/ به مرگ موعود خود نگاهی انداختم..... با سردی به من می‌نگریست/ و کلاه خودش را در می‌آورد/ و می‌خوابد.)

عدنان از مرگ هم‌وطنانش می‌نویسد و با واژه استعاری "خودة" از آن‌ها یاد می‌کند که یکی یکی بر زمین افتاده و علی‌رغم تلاش فراوان شاعر برای نجات آنان، تسلیم مرگ می‌شوند. او ناامیدانه مرگ خود را می‌بیند که مانند یک انسان، کلاه خودِ خود را از سر برداشته و گویا بعد از گرفتن جان دوستانش خستگی از تن به در می‌کند در حالی که به شاعر چشمک می‌زند. در نهایت آنچه برای شاعر به ارث رسیده اجساد و خاطره‌های دوستانش است.

شاعر عبارت «سقطت خوذه» را تکرار می‌کند. شاید هدف عدنان از تکرار، برانگیختن حس مبارزه در هموطنان و اطرافیان خود علیه استعمار است. "نازک الملائکه" در این راستا می‌گوید: «تکرار عباراتی از این قبیل رابطه‌ای بس قوی با حالات درونی شاعر دارد که گاه با هدف برانگیختن مردم علیه یک عادت است» (الملائکه، ۱۹۶۷م، ۲۳۳).

انسان بعد از تلاش‌های پی در پی و نافرجام، خسته می‌شود و گاه از توضیح بسیاری از اتفاقات صرف‌نظر کرده و به سکوت بسنده می‌کند. گویا سکوت است که درمان تمام دردهای انباشته شده در درون اوست. اینک شاعر از وضع عراق و دوستان از دست رفته‌اش سخن می‌گوید و اینکه دچار سکوتی سهمگین شده است. این سکوت نه در اثر عجز، بلکه در اثر اندوه و دردهای بزرگی است که به جانش افتاده و زبان تکلم را از او بازستانده است:

تلفتُ.. / کانتُ سماءُ العراقِ مثقبةً بالشظايا / و کانتُ..... / .. / (الصحابُ
مضوا للرصااص والزمانُ أصم) ... / الصحابُ... / الصحابُ... / الص... / سقطتُ... /
فللمني وطني... /... / - أينا سيحيُّ / يا وطني - / رأسه...؟ / ولنا خوذةٌ... / واحدة
(مرايا لشعرها الطويل، ۲۳۶-۲۳۹)

(به دور و بر نگاه کردم/ آسمان عراق را ترکش‌ها سوراخ کرده بود/ و این چنین بود
...../.../ (یاران به سوی گلوله رفتند حال آن‌که زمانه کمر است) .../ یاران..... /
یاران..... / یا..... / بر زمین افتادم/ وطن من را جمع کرد.../ ای وطن کدام یک از ما سر
خود را پنهان خواهد نمود؟/ حال آن که یک کلاه‌خود بیشتر نداریم.)

شاعر واژه "الصحاب" را تکرار می‌کند تا جایی که از هوش می‌رود. صحاب بر وزن فعال از اوزان جمع کثرت به شمار می‌رود و این می‌تواند بر زیادی دوستان از دست رفته شاعر دلالت کند. آنکه با او همراه و رفیق سختی‌هایش مانده تنها "وطن" و عشق به آن است که شاعر در این قطعه به آن جان و روح بخشیده و مانند یک انسان او را همراهی می‌کند. و با او درباره کلاه‌خود جنگی‌اش مشورت می‌گیرد و به او قدرت اختیار می‌دهد.

با توجه به گفته نازک الملائکه که می‌گوید: «تکرار در حقیقت پافشاری بر قسمتی

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۶۹

از عبارت است که شاعر توجه زیادی به آن عطف کرده و نقطه حساسی را در شعر یا عبارت آشکار می‌کند به عبارت دیگر متکلم نسبت به آن حساسیت ویژه نشان می‌دهد» (الملائکه، ۱۹۸۹م، ۲۷۶) می‌توان گفت که دوستان شاعر نقش به‌سزایی در زندگی او داشته و از جایگاه و اهمیت بالایی برخوردار بوده‌اند که دست خون‌آلود استعمار، آنان را یکی پس از دیگری از او گرفته و تنهایی را برای شاعر به جای گذاشته است.

عدنان، پیوسته از استعمارگرانی سخن می‌گوید که در کودکی زمین‌ها و مزرعه‌های مردم را تصرف کرده، و علی‌رغم نارضایتی، آنان را مجبور به فروش اموال خود می‌کنند. او بعید نمی‌داند که این استعمارگران غاصب، همین کار را با آیندگان نیز انجام دهند و اموال و دارایی‌شان را مصادره کنند:

مَرَّ النِّدْمُ / إصْبَعاً، إصْبَعاً، / سَتَقَطُّ كَفَّ طِفُولْتَنَا، الْحَرْبُ / تَمْضِي بِنَا - فِي غُرُورِ الْمَقَاوِلِ - نُحُو
مَسَاطِرَهَا / وَتَبِيعُ الَّذِي لَنْ نَبِيعَ / تَجَوَّعْنَا، وَنَكَابِرَهَا بِالْوَطَنِ / وَتَشْتَّتْ أَيْمَانَا، فَنَشَاغُلُ أَيَامَهَا
بِالْتَمَنِي / وَإِذْ تَسْتَجِيرُ طَيُورُ الْحَنِينِ / بِأَعْيَاشِ أَحْزَانِنَا / سَوْفَ نَبْكِي عَلَيَّ (وَطَنِ) / ضَيِّعُوهُ ... /
فَضَعْنَا (سَمَاءٌ فِي خُوذَةٍ، ۳۵۴)

(پشیمانی گذشت.. / انگشت به انگشت... / جنگ دست کودکانمان را قطع خواهد نمود / ما را با گفتارهای دروغین خود به سمت قرارگاهشان خواهند برد / ما را گرسنه نگه می‌دارد و ما خود را در برابر آنان با وطن بزرگ می‌داریم... / و روزهایمان را در هم خواهد ریخت پس ما روزها را با آرزوها می‌گذرانیم / آن زمان که از پرندگان دلتنگی با لانه‌های غم‌هایمان یاری می‌طلبیم / بر وطنی خواهیم گریست... / که آن را تباه ساختند / و ما نیز تباه شدیم.)

عدنان از آینده وطنش می‌گوید که به‌خاطر آن مرثیه‌ها گفته خواهد شد و آن را گم کرده و خود بی‌هویت خواهند شد.

بنابراین رفاهی که شاعر در غربت دارد نه تنها باعث بی‌تفاوتی او نسبت به وطن و گرفتاری‌های آن نشده بلکه اشتیاق و دلتنگی شاعر را برای بازگشت به وطن قوی‌تر کرده و لذت آرامش را از او گرفته است. به‌خاطر عشق شاعر به وطن است که پیوسته از بدبختی‌ها و دردهای آن‌ها می‌نویسد؛ چرا که درد وطن درد شاعر است، و استعمارگر

است که شاعر را به این وضع از نارضایتی و دل‌تنگی کشانده و امید را از او بازستانده است.

نتیجه‌گیری

اشعار عدنان الصائغ شاعر ملی‌گرا و رئالیسم عراقی، سرشار از نمودهای عشق او به وطن است که در دو دیوان مورد بررسی، پنج محور غم غربت، یاد خاطرات گذشته، فراخوانی شهرها و مکان‌های میهن، آرمان‌شهر، نوستالژی سیاسی و استعمارستیزی بیش از پیش خودنمایی می‌کند و همه، حکایت از عشق و عواطف صادق شاعر نسبت به وطن دارد. او شیفته میهن خویش است چون همه خاطره‌های خوب و بدش را در بر دارد. شاعر در دیار غربت است اما روح و جانش برای وطن می‌تپد. او به وطن خود احساس تعهد دارد و در آرزوی برگشت دوباره به آن لحظه شماری می‌کند. جسم او در غربت و روحش در وطن جولان می‌دهد. فکر وطن و مردم سرزمینش و گرفتاری آن‌ها که گرفتاری شاعر نیز هست آرامش را از او گرفته و لحظه‌ای آسایش ندارد. با وجود رفاهی که در غربت دارد آرامش و آسایش را در رفتن دوباره به وطن می‌بیند. شاعر مدام از شهرها و اماکن عراق یاد می‌کند و در رویاهای خود با آن دیدار می‌کند چرا که نمی‌تواند آن‌ها را از نزدیک ببیند و آرامش یابد. نشستن در غربت، دور از دوستان و هم‌زبانان و همدلان موجب می‌گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشته خود بازگردد تا شاید کمبودهای روحی و فکری خود را جبران کند. آنچه که از اشعار این شاعر می‌توان دریافت، غم و اضطراب و تشویش درونی اوست که همه به خاطر دور بودن از سرزمین مادری و متعلقات آن است. عدنان برای تحقق آرمان‌های خویش و یافتن آرامش از کف رفته‌اش به مدینه فاضله پناه می‌جوید، آرزوی لحظاتی خوش را در سر می‌پروراند. چنان که آرزوی بازگشت به میهنی آرام و بدون جنگ، و آرام گرفتن در آغوش گرم خانواده از جمله آرزوهای این شاعر غریب دور افتاده از دیار است. شایان ذکر است که این شاعر عراقی، استعمار را که دارایی او و مردم سرزمینش را چپاول کرده و زمین‌هایشان را به تاراج برده مقصر آوارگی و بدبختی خود و مردمش

بررسی فرآیند نوستالژی در شعر عدنان الصائغ، مطالعه‌ی موردی دیوان... ۱۷۱

می‌داند و پیوسته با اشعاری برخوردار بوده از حس وطن دوستی، آنها را مورد هجوم قرار داده است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم (ترجمه حسین انصاریان).
- انوشه، حسن (۱۳۷۶ه.ش)، فرهنگ نامه ادبی فارسی، جلد ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- انوری، حسن (۱۳۸۱ه.ش)، فرهنگ بزرگ سخن، جلد ۸، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
- بلاوی، رسول، و مرضیه آباد (۱۳۹۱ه.ش)، استدعاء المدن فی شعر یحیی السماوی، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی کرمانشاه، سال دوم، شماره ۶، ۱۲۱-۱۳۶.
- خلیفه، بسمة (۲۰۱۱م)، الحنین والالم فی الشعر الأندلسی، جلد دوم، بیروت، دار النهضة العربیه، الطبعة الأولى.
- الربیعی، أحمد حاجم (۲۰۱۳م)، الغریة والحنین فی الشعر الأندلسی، بیروت، الدار العربیة للموسوعات، الطبعة الأولى.
- شریفیان، مهدی، تیموری، شریف (۱۳۸۵ه.ش)، بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی "بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث"، نشریه کاوش نامه، سال هفتم، شماره ۱۲.
- ----- (۱۳۸۶ه.ش)، بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، شماره ۸، ۵۱-۷۲.
- الصائغ، عدنان (۲۰۰۴م)، مرایا لشعرها الطویل: الأعمال الشعریة، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسة والنشر، الطبعة الأولى.
- ----- (۲۰۰۴م)، سماء فی خوده: الأعمال الشعریة، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسة والنشر، الطبعة الأولى.
- عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۷ه.ش)، غم غربت در شعر معاصر، نشریه گوهر گویا، سال دوم، شماره ششم.
- غفرانی، محمد و مرتضی شیرازی (۱۳۸۳ه.ش)، فرهنگ اصطلاحات روز، با تصحیح ابراهیم اقبال، تهران، امیر کبیر، چاپ ۱۵.
- قیس بن الملوح (۲۰۰۸م)، دیوان مجنون لیلی، شرح یوسف فرحات، بیروت، دار الکتب العربی، الطبعة الأولى.
- معین، محمد (۱۳۷۶ه.ش)، فرهنگ فارسی، جلد ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم.

۱۷۲ نقد ادب معاصر عربی

- لویزا برنیری، ماریا (۱۹۹۷م)، المدینه الفاضله عبر التاريخ، ترجمه: عطیات ابو السعود، و عبدالغفار مكاوی، الطبعه الأولى، عالم المعرفة.
- نازک الملائکه (۱۹۶۷م)، قضايا الشعر المعاصر، بیروت، مکتبه النهضه، چاپ سوم.
- نظری، نجمه، و فاطمه کولیوند (۱۳۸۹ه.ش)، بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق، نشریه ادب و زیان، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهاردهم، شماره ۴۶، ۱-۱۸.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸ه.ش)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ دوم، انتشارات جامی.

Archive of SID

"دراسة الإتجاه النوستولوجي في شعر "عدنان الصائغ" (ديوانا "مرايا لشعرها الطويل" و"سما في خوذة" نموذجاً)

على خضرى^١

رسول بلاوى^٢

آمنة أبگون^٣

الملخص

النوستولوجية تعني الحنين والميل إلى الوطن مع شيء من الشعور الداخلي المر أو الحلو بالنسبة للأشياء والشخصيات والذكريات الماضية في الوطن الأم. منذ زمن قديم، يُعتبر التطلع إلى الوطن وأمل اللقاء بالأحبة من أبرز المضامين في نتاج الكتاب والشعراء المغتربين. "عدنان الصائغ" من زمرة هؤلاء الشعراء المغتربين الذين أرغمتهم الظروف الحرجة في بلادهم وتعتسف النظام، إلى مغادرة الوطن. وفي نظرة إحصائية سريعة سوف يتبين لنا أنّ حسرة الشاعر واشتياقه تكمن في حبه الشديد إلى الوطن الذي يضمّ على أرضه كل الأحبة والأصدقاء. هذه الدراسة وفقاً للمنهج الوصفي - التحليلي، تحاول أن تعرض أشكالاً متعدّدة للميول الوطنيّة في نتاج عدنان الصائغ في ديواني "مرايا لشعرها الطويل" و"سما في خوذة". وتقوم بنقد وتحليل الظواهر التالية: ألم الغربة، والذكريات، واستدعاء المدن والأماكن، والمدينة الفاضلة ودور الإحتلال في غربة الشاعر؛ وفي الختام توصلنا إلى أنّ هذا الشاعر له تعلق شديد بأرض الوطن الذي عاش عليها ردحا من الدهر، حيث نجدّه يسكب الدمع على وطنه تفجعاً متى ما سنحت له الفرصة، ويتحدّث عن الكوارث والمصائب التي عمّت الشعب العراقي جراء الإحتلال، فيشتاق إلى تلك الذكريات التي عاشها في العراق ويتسلّى بذكرها في غربته.

الكلمات الرئيسية: الشعر العربي الحديث، العراق، النوستولوجية، حبّ الوطن، عدنان الصائغ.

١- استاذ مساعد قسم اللغة العربية وآدابها في جامعة خليج فارس، بوشهر

٢- استاذ مساعد قسم اللغة العربية وآدابها في جامعة خليج فارس، بوشهر

٣- ماجستير فرع اللغة العربية وآدابها في جامعة خليج فارس، بوشهر